

عدالت علوی

در

گردآوری و هزینه‌سازی بیت‌المال

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۲۰

تاریخ تأیید: ۸۰/۷/۱۵

جواد فخار طوسی *

چکیده

این مقاله به تبیین سیاست‌های کلی حکومت علی علیه السلام در زمینه منابع تأمین و نیز نحوه صرف بیت‌المال می‌پردازد. در این بین آنچه در جمع‌آوری اموال عمومی مورد تأکید می‌باشد اثبات ممنوعیت اعطای معافیت مالیاتی به اشخاص (حقیقی یا حقوقی) است و این هدف با بررسی مورد به مورد مالیات‌های شرعی و اثبات عدم مالکیت دولت بر این اموال (که مجاز نبودن این نهاد به اعطای بخشودگی از پرداخت مالیات را نتیجه می‌دهد) تعقیب شده است. در بخش دوم نیز خطوط اصلی مورد توجه حضرت علی علیه السلام در نحوه صرف و هزینه‌سازی بیت‌المال مورد توجه قرار می‌گیرد. و در خاتمه نیز مسأله ممنوعیت تحمیل هزینه‌های شخصی حاکم بر بیت‌المال از نگاه امیر المومنین علیه السلام مورد اشاره قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: بیت‌المال، مصرف، مالیات، خراج، جزیه، حکومت، عدالت، علی علیه السلام

* - استاد و محقق حوزه

۱ - عدالت در اخذ مالیات:

معمول آن است که عدالت در سیرة اقتصادی امیرالمؤمنین را تنها در بخش هزینه‌ها و مصرف بیت‌المال مطرح می‌سازند؛ حال آن که اگر عدالت در بخش هزینه سازی اموال عمومی به معنای عدم اعطای امتیاز در برخورداری و بهره برداری ویژه از این اموال باشد، عدالت در جانب درآمدها و در زمینه منابع تأمین بیت المال، به ندادن امتیاز به شخص یا نهادهایی در شانه خالی کردن از زیربار مسؤلیت پرداخت مالیات معنا خواهد گردید. بنابراین معافیت مالیاتی برخلاف عدالت بوده و هیچ کس مجاز نخواهد بود که از ادای تکالیف مالی که در قبال عموم دارد سرباززند.

الف - جلوه‌های این عدالت در سیرة امیر المؤمنین: آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْمَال لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِيءٌ لِّلْمُسْلِمِينَ...». (سیدرضی: ۷۱۹/۴)

یعنی این مال نه از آن من است و نه از آن تو! بلکه فیء و متعلق به مسلمانان می‌باشد اگرچه فیء به معنی اموالی است که از رهگذر تسلط بر بلاد کفر (از راه جنگ یا متارکه) بدست می‌آید و در شمار مالیات قرار ندارد اما بهر حال در زمره منابع تأمین بیت المال و جزء اموال عمومی محسوب می‌شود و حضرت ﷺ این اموال را متعلق به همه مسلمین دانسته و اعلام می‌دارد که مالکیت اموال عمومی از آن شخص حاکم نیست و در نتیجه قهرأ چشم پوشی از گرفتن و جمع آوری آن نیز در حیطة اختیار حاکم نیست. خطاب به طلحه و زبیر نیز می‌فرماید: «لَيْسَ لِي أَنْ أضعَ حَقَّ اللَّهِ عَنْكُمْ وَلَا عَنْ غَيْرِكُمْ» (مجلسی: ۱۶/۲۲)، یعنی من نمی‌توانم حق خدا (مالیات) را از شما و نه از غیر شما ساقط کرده و چشم ببوشم.

ب - تبیین مبانی این سیاست: بدیهی است که از نگاه قدرت محورانه‌ای که همواره شهروندان را در برابر حکومت مکلف دیده و حاکم را مالک و ارباب شهروندان می‌بیند، تأکید امیرالمؤمنین بر ممنوعیت اعطای معافیت مالیاتی قابل توجیه نیست؛ اما اگر از دیدة علی ﷺ به روابط حکومت و رعایا بنگریم، معادله‌ای دیگر شکل گرفته خواهد شد. به منظور تبیین مبانی شرعی این تأکید ابتدا باید به چند پرسش پاسخ داد. مهمترین این پرسشها آن است که پرداخت مالیات و ادای حقوق مالی آیا ادای حق حکومت است یا ادای حق مردم؟ به تعبیر دیگر کسی که مالیات می‌پردازد، مال متعلق به حکومت را پرداخت می‌کند یا مال متعلق به مردم را؟ و در نتیجه اموال عمومی که از راه مالیات جمع می‌گردد ملک چه کسی شمرده می‌شود؟ اگر پرداخت مالیات تکلیف افراد و شهروندان

در برابر حکومت و زاینده حقی برای دولت باشد، بطور طبیعی حکومت می‌تواند، از این حق خود نسبت به برخی افراد و گروه‌ها صرف نظر نماید.

امروزه در مورد مالکیت اموال عمومی که مالک خصوصی ندارد دو دیدگاه در میان محققین غربی وجود دارد:

الف - برخی اموال مذکور را ملک حکومت می‌شمارند منتهی مالکیتی خاص که محدود و مقید به منافع و مصالحی است که برای این اموال مقرر گردیده است.

ب - در مقابل، کسانی معتقدند که اموال مذکور ملک دولت نبوده، بلکه دولت صرفاً متولی این اموال و مسؤول حفظ و نگهداری و اداره آنها است. (سنهوری، ۱۹۸۶: ۱۲۸/۱)

او بری ورو، پلاننیول و پروون در زمره جدی‌ترین طرفداران دیدگاه دوم قرار دارند؛ همچنان که هوریو در شمار داعیه داران نظریه نخست ذکر گردیده‌اند. حقوق دانان عرب نیز غالباً از دیدگاه دوم پیروی می‌کنند. (فتحی: ۴۹)

به نظر می‌رسد که اموال عمومی در اختیار دولت، بر دو گونه باشد.

الف - اموالی که ملک دولت شمرده می‌شوند.

ب - اموالی که ملک عامه مردم بوده و دولت فقط متولی اداره و نگهداری آنها می‌باشد. در حقوق معاصر برای تمییز و این دو دسته، ضوابطی ذکر شده است. برخی ضابطه بازشناسی این دو را، مصرفی دانسته‌اند که برای این اموال مقرر گردیده است. بر اساس این نظر که مورد تأیید بسیاری از متخصصین حقوق اموال می‌باشد، اموالی که استفاده یا مصلحت عموم مورد مصرف آن باشد، اموال متعلق به عامه شمرده می‌شود. (مرسی بک: ۱۰۳)

ما برای کشف دیدگاه امیر المؤمنین در این باب، باید، مالیاتهای مختلفی که توسط شرع وضع شده و در زمان آن حضرت مرسوم بوده و در شمار منابع بیت المال محسوب می‌شده را مورد بحث قرار داده و نظر شرع را در باب مالک آنها دنبال می‌کنیم.

۱-۱ - زکات

یکی از مهمترین منابع تأمین هزینه‌های حکومت در عهد امیر المؤمنین زکات بوده است. در نگاه امیر المؤمنین زکات، نه به عنوان یک عمل فردی مرتبط به رابطه انسان و خدا، بلکه یک مسؤولیت اجتماعی و جمع آوری آن از جمله وظایف حکومت بوده است.

بنابراین در مورد زکات، مشخصاً دو ادعا وجود دارد:

- ۱- زکات در شمار مالیاتهایی قرار دارد که امیر المؤمنین آن را اخذ می‌نموده است.
- ۲- زکات متعلق به حکومت نیست و حکومت حق معاف ساختن کسی را ندارد.

۱-۱-۱- دلایل مدعای اول

الف: عدم اعتراض آن حضرت به خلفای سه گانه (عمر - ابو بکر - عثمان) در اعزام عمال و کارگزاران جهت جمع آوری و اخذ زکات: دلایل معتبری در دست است که نشان می‌دهد، خلفای پیش از آن حضرت اقدام به اعزام مأمورینی به منظور گرد آوری زکات می‌نمودند.

۱- نووی می‌نویسد: «خلفای بعد از رسول خدا ﷺ مأمورینی جهت جمع آوری زکات به اطراف گسیل می‌کردند و این امری مشهور و مستفیض می‌باشد.» (۶۶۷/۶)

۲- ابن قدامه: «ابو بکر از مردم زکات را مطالبه می‌کرد.» (۶۴۲/۲)

۳- ابن ابی شیبه: «ابو بکر هرگاه به کسی عطایی می‌داد از او می‌پرسید که آیا مالی دارد؟ و اگر می‌گفت: بلی. ابو بکر خود زکات مالش را از عطایی که داده بود خارج می‌ساخت، این شیوه را عمر و عثمان نیز داشتند.» (۲۴۲/۴)

۴- ابن حزم: «عمر هنگام اعزام مأمورین جمع آوری زکات توصیه‌هایی نیز به ایشان می‌نمود.» (۲۲۱/۵) این مطلب را ابن ابی شیبه نیز نقل می‌کند.

شواهد دیگری نیز از وجود این شیوه حکومتی در زمان خلفا توسط علمای اهل سنت نقل گردیده است. (الْقاسانی، ۱۴۱۷: ۷/۲: بیهقی: ۱۴۷/۷) این روش حکومتی خلفا را، اگر به عدم اعتراض امیرالمؤمنین ضمیمه نماییم، تقریر آن حضرت نسبت به این اقدام قابل استفاده خواهد بود و در حجیت تقریر معصوم علیه السلام شکی وجود ندارد.

احتمال تقیة آن حضرت و نبودن شرایط و زمینه مناسب، برای بیان اعتراض نیز، منتفی است، زیرا در زمینه اعتراض بر اقدامات اقتصادی خلفاء، حضرت با محدودیت چندان موافق نبوده است. به همین جهت تاریخ موارد متعددی از این گونه اعتراضات را ضبط نموده است. از باب مثال:

۱- اعتراض بر سیستم توزیع بیت المال و تأخیر در تقسیم اموال و امکانات عمومی. (ثقفی: ۴۸/۱)

۲- مخالفت با تصمیم عمر مبنی بر فروش زیور آلات کعبه و صرف آن در تقویت بنیة نظامی سپاه اسلام. (سیدرضی: ۱۲۲/۱)

۳- مخالفت با تعیین نصاب بر مبنایی غیر شرعی توسط خلفا. (شافعی: ۵/۲)

۴- مخالفت با برخی دستور العملهای خلفای پیشین در زمینه نحوه اخذ

۵- مخالفت با وضع زکات در مورد برخی از اموال خاص، (المزنی: ۵۰)

ب- دستور العملهای حکومتی حضرت علی علیه السلام در دوران حکمرانی خویش به کارگزاران و عقال متصدی امر زکات: از این دستورات چنین استفاده می‌شود که آن حضرت شیوه و روش معمول در دوران پیامبر و خلفاء را ادامه داده و اقدام به گسیل مأمورینی جهت جمع‌آوری زکات می‌نموده است. نمونه‌های فراوانی از این دستورات به ما رسیده است که چون نقل آنها خارج از روال این نوشتار می‌باشد، خواننده را به کتب مربوط ارجاع می‌دهیم (طوسی، ۱۴۱۳: ۹۶/۴) این عملکرد حضرت بعدها در فقه شیعه نیز انعکاس یافته است؛ چرا که در نزد فقها در مورد زکات دو دیدگاه وجود دارد:

نخست، دیدگاهی که پرداخت زکات را یک واجب شرعی فردی می‌داند که نتیجه طبیعی چنین دیدگاهی آن است که اشخاص، می‌توانند، رأساً اقدام به پرداخت زکات در مصارف مورد نظر نمایند. بنابراین زکات از گردونه بحث خارج گردیده و در شمار منابع تأمین بیت المال قرار نخواهد گرفت.

در برابر این دیدگاه نظریه‌ای قرار دارد که بر طبق آن زکات، مالیات شرعی حکومتی بوده و باید در اختیار حاکم جامعه قرار بگیرد.

دیدگاه نخست در میان برخی از قداما طرفدارانی دارد. (عاملی، ۱۴۱۲: ۳۲۰) کسانی که در صورت مطالبه امام علیه السلام پرداخت زکات را به وی واجب دانسته‌اند را نیز شامل می‌شود؛ چرا که بر اساس این دیدگاه، وجوب پرداخت زکات در این صورت، نه حکم اولی زکات، بلکه حکم ثانوی آن و معلول امر امام می‌باشد.

همچنان که دیدگاه دوم - که آن نیز دارای طرفدارانی بوده است (حلی: ۱۷۲) - شامل کسانی نیز می‌گردد که پرداخت زکات را در زمان حضور معصوم واجب دانسته، ولی در زمان غیبت نسبت به فقیه چنین حکمی نمی‌کنند. زیرا در نظر ایشان حکم اولی زکات وجوب پرداخت زکات به حاکم بوده و زکات را مانند یک مالیات حکومتی می‌نگریسته‌اند، اما به دلیل عدم اعتقاد به جانشینی فقیه از امام در امر حکومت، شأن مذکور را برای فقیه قائل نبوده‌اند. طرفداران دیدگاه دوم، بطور خاص به سیره حکومتی پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین تمسک می‌نمایند.

۲-۱- دلایل مدعای دوم

اگرچه ثابت شد که متولی جمع‌آوری زکات، حاکمیت می‌باشد، اما معین بودن

مصرف خاص برای این مالیات که به گفته علمای ما روایات و اجماع قاطبه مسلمانان دلیل آن است. (اردبیلی، ۱۳۱۷: ۱۳۸/۴) روشنگر این است که مالیات مذکور، ملک حکومت نبوده و متعلق به همه یا گروه‌های معینی از جامعه می‌باشد. شواهد این مدعا عبارتند از: روایاتی که فقرا را شریک ارباب زکات دانسته است. مثل صحیحه حریر از محمد بن مسلم و زراره از امام صادق علیه السلام که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسْعَهُمْ»، (حرعاملی: ۲۱۲/۶) یعنی خداوند در اموال اغنیا برای فقراء سهمی قرار داده است که نیاز ایشان را بر آورد و روایت معتبر از امام صادق علیه السلام که: «اسْخَى النَّاسَ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَلَمْ يَبْخُلْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ لَهُمْ فِي مَالِهِ»، (همان)، سخی‌ترین مردم کسی است که زکات مالش را پردازد و بر مؤمنین بخل نوزد و آنچه را که خداوند برای مؤمنین (فقیر) در مال او قرار داده دریغ نکند. و نیز روایت فقه الرضا که: «قَسَمَ الزَّكَاةَ عَلَى هَذَا الْحِسَابِ فَجَعَلَ عَلَى كُلِّ مَاتَيْنِ خَمْسَةَ حَقًّا لِلضُّعَفَاءِ»، (۱۹۵) یعنی زکات بر همین مبنا تقسیم گردیده و از هر دویست تا، پنج تا به عنوان حق ضعفا قرار داده شده است.

عبارات علما نیز صریحاً نقش حاکم شرع را صرفاً ولایت و تولیت زکات دانسته‌اند. (حکیم: ۲۶۶/۹، بروجردی، بی‌تا: ۴۲۷)

نکته: این احتمال که وجوب زکات، یک حکم شرعی بوده، نه حق دولت باشد و نه حق مردم، مستلزم آن است که برای این مال مالکی قائل نباشیم، در حالی که به هر صورت، باید این مال، مالکی داشته باشد که یا حاکم است و یا مردم و چون احتمال اول منتفی است، احتمال دوم ثابت می‌گردد.

۱-۲ - خمس

یکی دیگر از منابع تأمین هزینه‌های عمومی و در شمار مالیات در عهد امیرالمؤمنین خمس بوده است. امیرالمؤمنین خمس اموال مردم را نیز جمع آوری و به مصرف می‌رسانده است.

در مورد خمس نیز دو مدعی مطرح است: ۱- در زمان امیرالمؤمنین خمس در شمار مالیاتهای عمومی قرار داشته است. ۲- همه خمس ملک امام نیست، بلکه امام فقط متولی و مدیر تصرف آن است.

مدعای نخست: فقهای ما تحویل خمس به امام را واجب می‌دانند و معتقدند که همه خمس باید به وی پرداخت گردد. (طوسی، النهایه: ۱۹۹) این امر، خمس را در شمار مالیات عمومی

قرار می‌دهد که پرداخت آن از حالت یک عمل فردی خارج می‌گردد.

روایاتی که به صراحت، ضرورت قرار گرفتن خمس در تحت اختیار امام و صرف آن به صلاح‌دید حاکم را اعلام می‌دارد، دلیل و مبنای این نظر فقها است. (حرعاملی: ۳۴۱/۶) از باب مثال در روایتی آمده است: «إن رأيت صاحب هذا الأمر (امام) يعطي كل ما في بيت المال (خمس) رجلاً واحداً فلا يدخلن في قلبك شيء» (طوسی، تهذیب: ۱۴۸/۴)

مدعای دوم: در این مدعا ما در مقابل کسانی قرار داریم که با توسعه دامنه ارتباط بین خمس و حاکم اعتقاد پیدا کرده‌اند که اصولاً در نظر امیرالمؤمنین، خمس یک درآمد حکومتی و متعلق به منصب حاکم می‌باشد، اگرچه به حکم قانون‌گذار شرع، برای این در آمد حکومتی، مصرف خاص مقرر گردیده است. شواهد و دلایل این مدعا عبارتند از:

۱- حدیث منقول از امیرالمؤمنین که فرمود: آنچه در قرآن در اعداد اسباب معیشت خلق آمده است پس خداوند آن را پنج‌گونه قرار داد:

۱- حکومت ۲- عمران ۳- تولید، اجاره (کارهای خدماتی) ۴- بازرگانی و تجارت ۵- صدقات و کارهای عام المنعفه.

اما سهم حکومت را آیه شریفه بیان می‌دارد که آنچه غنیمت بدست آوردید، یک پنجم آن متعلق به خدا است و... (حرعاملی: ۳۴۱/۶)، مورد استشهاد آن است که حضرت علی علیه السلام تمام خمس را وجه الاماره خوانده و آن را به حکومت منتسب ساخته است.

۲- قال علی علیه السلام: «كل مالٍ يفتنم من يومنا هذا إلى يوم القيامة فلي خمس بعد وفاتك يا رسول الله... إن نبوتك هذه سيكون بعدها ملك عضوض وجبرية فيستولى علي خمس» (بروجردی، ۱۳۹۹: ۱۱۱/۱۰) در این روایت امام همه خمس را به خود نسبت داده و ملک خویش خوانده. و می‌فرماید: هر مالی که از امروز تا قیامت غنیمت محسوب شود، یک پنجم آن مال من است و در ادامه می‌فرماید: که پس از تو ای پیامبر سلاطین و جبابره بر خمس من مستولی خواهند شد.

۳- عن أمير المؤمنين: «إن رجلاً دفع إليه مالاً أصابه... فقال عليه السلام: (لنا فيه الخمس)» (همان) در این حدیث نیز حضرت همه خمس را به خود نسبت داده‌اند.

۴- در مورد مال حلال مخلوط به حرام که صاحبش معلوم نیست، حکم به ادای خمس نموده است و مسلم است که حکم شرعی مالی که صاحبش معلوم نیست یا امکان ایصال به مالک وجود ندارد، تصدق است نه اخراج خمس. بنابراین، مصرف خمس مذکور در نظر امام مصرف صدقه است، منتهی چون مجهول‌المقدار بوده، خداوند به ^۱/_۵

راضی شده است. در حالی که اگر خمس ملک سهام ثلاثه بود، نمی‌توانست مصرف صدقه داشته باشد، این فرمان امام مؤید آن است که خمس در شمار اموال حکومتی و متعلق به حاکم می‌باشد.

به نظر ما استدلال با این روایات برای اثبات این مدعا که امیرالمؤمنین، مالیات خمس را ملک امام (حاکمیت) می‌دانسته است غیر قابل قبول است. زیرا: علاوه بر آیه خمس که به صراحت مالکیت امام بر همه را نفی می‌کند «تکرار لام در الله و الرسول و ذی القربی دلیل بر مشارکت این سه می‌باشد»^{*} روایات نیز نمی‌تواند آیه را بر خلاف ظهورش تفسیر کرده و مالکیت را ثابت نماید.

اما حدیث وجه الاماره نیز قابل استدلال نیست، زیرا بر فرض چشم پوشی از سند حدیث، و نیز صرف نظر از اختلاف موجود در متن آن (چنانکه در نسخه بحار به جای وجه الامارة تعبیر وجه الاشارة شده است) (مجلسی: ۴۶/۹۲) تعبیر وجه الامارة ملازم با ملکیت حاکم نیست، بلکه محتمل است، منظور اشاره به ولایت امام و سرپرستی او بر این اموال باشد.

اما روایات متعددی که متضمن انتساب خمس به شخص امام در کلام امیرالمؤمنین بود نیز، صلاحیت استدلال را ندارد، چرا که روایات متعدد دیگری به صراحت، عدم مالکیت امام، بر همه خمس و تعلق آن به اصناف معینی را، مورد تأکید قرار داده، از این رو مانع از آن می‌شوند که انتساب خمس به امام به معنای مالکیت تفسیر گردد. برخی از این روایات عبارتند از:

۱- مرسله حماد از امام کاظم علیه السلام: «...له (امام = حاکم) نصف الخمس کملا و نصف الخمس الباقي بين اهل بيته» یعنی نصف کامل خمس از آن امام و نصف دیگر بین اهل بیت او توزیع می‌گردد.

در این روایت مالکیت نصف خمس از آن امام دانسته شده است. (کلینی: ۱۲۹/۱)

۲- روایت بزندی از امام رضا علیه السلام که در تفسیر آیه خمس فرموده است «قيل له فما كان لله فلمن هو؟ فقال لرسوله و ما كان لرسول الله فهو للإمام» (همان: ۵۲۲) یعنی به آن حضرت گفته شد: آنچه از آن خداست مال کیست؟ فرمود: از آن پیامبرش و آنچه از آن

* - چنانکه عدم تکرار لام در یتامی، مساکین و ابن سبیل به علت بی‌نیازی بوده است که در نتیجه عطف بر مجرور و استغناء از تکرار حرف جر حاصل شده است.

پیامبر است مال امام است.

۳- روایت عبدالله بن بکیر از معصوم که همان مضمون حدیث بزنتی را دارد. (طوسی، تهذیب: ۱۲۵/۴)

۴- روایت زکریا بن مالک جعفی از امام صادق که مضمون صریح‌تری دارد. (همان) اما در پاسخ روایت مال حلال مختلط به حرام و امر حضرت علی علیه السلام به تصدق، باید گفت: احتمال دارد که خمس مورد نظر، خمس مصطلح نبوده، بنابراین امر به تصدق در مورد آن، چیزی را ثابت نمی‌کند. شیخ انصاری با اصرار بر این احتمال می‌نویسد: «خمس مصطلح در عهد امام صادق علیه السلام ثابت گردیده است. از این رو اگرچه در موردی واژه صدقه، بر خمس هم اطلاق شده، اما در مورد روایت مزبور خمس به معنای مصطلح نیست.» (انصاری: ۵۱۰)

نتیجه آنچه گفته شد، این است که مالیات خمس نیز تماماً متعلق به امام (حاکم) نیست؛ بلکه مصرف خاص داشته و باید تحت نظر حاکم صرف گردد.

۱-۳- عشور یا حقوق گمرکی

عشر مالیاتی بوده است که از تجار و بازرگانان در ازای ورود و خروج از کشور اسلامی گرفته می‌شده است (ابن‌قدامة: ۵۱۷/۸) و نخستین بار توسط خلیفه دوم وضع گردید. (ابوعبید: ۵۲۴) ویژگیهای سیستمی که عمر برای اخذ عشر معین ساخت عبارت بود از:

۱- همه اموال تجار و بازرگانان مشمول این مالیات بودند. (ابویوسف: ۱۲۴)

۲- حد نصاب اخذ این مالیات ده درهم بود (از کمتر از این مقدار مالیات گرفته نمی‌شد.) (ابن‌ابی‌شبیبه، ۱۴۰۶: ۱۲۰۸/۱)

۳- در هر سال یکبار، این مالیات اخذ می‌گردید (در صورت تکرار دفعات ورود و خروج از مرز، مشمول بخشودگی بود.) (ابویوسف: ۱۶۲)

۴- از کالاهای ممنوع مثل شراب معادل نقدی $\frac{۱}{۱۰}$ اخذ می‌شد. (ابن‌قدامة: ۲۷۶/۵)

۵- اشخاص، حقوق گمرکی متفاوتی می‌پرداختند، به این شکل که از تجار مسلمان، در صورت رسیدن مال التجاره به حد نصاب، زکات $\frac{۱}{۴}$ (ابوعبید: ۵۲) و از تجار کافر $\frac{۱}{۳}$ (ابن‌حزم: ۱۱۵/۶) و از کفار حربی $\frac{۱}{۱۰}$ (بیهقی: ۱۲۶/۹) به عنوان عشر گرفته می‌شود. مدارک تاریخی نسبت به نحوه برخورد امیرالمؤمنین با مالیات عشور، ساکت

است. اگرچه برخی (منتظری: ۲۸۲/۴) خواسته‌اند، با تمسک به برخی از منقولات جواز اخذ عشور، از دیدگاه امیرالمؤمنین را اثبات نمایند، اما دقت و تأمل، نادرستی این استدلال را روشن می‌سازد.

روایتی که مورد استناد قرار گرفته، بدین شرح است: «أتى المختار على بن ابيطالب عليه السلام بمالٍ من المدائن و عليها عمه سعد بن مسعود فوضع المال بين يديه و عليه مقطعة حمراء قال فادخل يده فاستخرج كيساً فيه نحو من خمس عشرة مائة وقال هذا من أجور المؤمسات، قال، فقال علي عليه السلام: «لا حاجة لنا في أجور المؤمسات» قال وأمر بمال المدائن فزفع إلى بيت المال»، مضمون حدیث آن است که مختار، مالی را از مدائن که حاکم آن عمویش بود، نزد امیرالمؤمنین عليه السلام آورد و در برابر حضرت نهاد، حضرت از کیسه‌ای که در آن اموال بود، مبلغی را خارج ساخت و چون گفته شد، این مبلغ دستمزد زنان بدکاره می‌باشد، حضرت آن را رد فرمود و بقیه را به بیت المال فرستاد.

مستدل ادعا می‌کند که با توجه به متداول بودن اخذ عشور در آن زمان قطعاً در میان اموال ارسالی عشور نیز وجود داشته و این که حضرت فقط «أجور المؤمسات» را رد فرموده، می‌توان دریافت که بقیه اموال و از جمله عشور، مورد تأیید آن حضرت بوده است.

به نظر ما در استدلال نویسنده محقق و عالی مقام کتاب پراج «دراسات» اشکالاتی به چشم می‌خورد، زیرا اولاً، روایت عامی است. ثانیاً، هیچ دلالت صریحی در روایت وجود ندارد که اموال جمع شده مورد تأیید حضرت، حاوی عشور بوده است و مؤلف صرفاً برداشت شخصی خود را بدون هیچ‌گونه دلیلی ذکر نموده است. ثالثاً، شواهدی در دست است که عدم تأیید عشور را از سوی امیرالمؤمنین اثبات می‌نماید. از باب مثال به چند نمونه در ذیل اشاره می‌گردد:

۱- قال علی عليه السلام: «يا نوف ان داوود قام في مثل هذه الساعة من الليل، فقال إنها ساعة لا يدعوا فيها عبداً إلا استجبت له إلا أن يكون عشاراً» (سیدرضی: ۱۱۲۴/۶)، یعنی ای نوف، داوود در چنین ساعتی بیدار می‌شد و می‌گفت این ساعتی است که در آن دعای همه مستجاب می‌شود بجز عشار.

۲- «يا نوف اياك أن تكون عشاراً أو شاعراً» (مجلسی: ۲۴۲/۷۲)... یعنی ای نوف، مباد که عشر بگیر یا شاعر باشی!

۳- «یا نوف اقبل وصیسی لا تکونن نقیباً ولا عریفاً ولا عشاراً» (همان: ۳۲۲) یعنی ای نوف سفارش من را بپذیر و هرگز... عشر بگیر مباش!
 با توجه به آنچه که گفته شد، تأمل فقهی بر مسألهٔ عشور، اقتضا می‌کند که این مالیات را از سه جنبه مورد بحث قرار دهیم.

۱- آنچه که از کفار حربی گرفته می‌شده است: در این قسمت هیچ دلیلی بر ممنوعیت اخذ مالیات گمرکی وجود ندارد و مسلم است که در ضمن عقد امان (برای ورود به خاک اسلام) حاکم اسلامی مجاز به قرارداد شرایط مالی از قبیل پرداخت مبلغ ورودیه می‌باشد.

۲- آنچه که از کفار ذمی زاید بر جزیه گرفته می‌شده است: در این قسمت اختلاف وجود دارد که آیا حاکم اسلامی می‌تواند علاوه بر جزیه، مبلغی را تحت عنوان مالیات گمرکی از بازرگانان کافر ذمی، تحت پوشش حمایت دولت اسلام اخذ نماید؟

۳- آنچه که از بازرگانان مسلمان گرفته می‌شده است: مشروعیت اخذ این مبلغ بر اساس اصلی که در آغاز این نوشتار تأسیس نمودیم، منوط به آن است که یکی از عناوین مشروع آن را در برگیرد و تنها عنوان مناسب با عشوری که از مسلمین گرفته می‌شده عنوان زکات است. چنانکه فقهای اهل سنت، خود تصریح نموده‌اند که آنچه خلیفهٔ دوم بر بازرگانان مسلمان، مقرر داشته، از عنوان زکات برخوردار بوده است.

از باب مثال زیاد بن حدیر که اولین مأمور اخذ عشور، از طرف عمر بوده است، می‌گوید: ما در زمان حکومت عمر، عشر می‌گرفتیم ولی از کفار ذمی و مسلمانان نمی‌گرفتیم و چون عبد الله عبسی پرسید که پس از چه کسی می‌گرفتید؟ گفت: از کفار حربی، همانطور که آنها از ما می‌گرفتند. (ابن حزم: ۱۱۶/۶) عبد ابن عمر نیز در پاسخ این سؤال که: آیا عمر از مسلمین عشر می‌گرفته است؟ گفت: نمی‌دانم. (صنعانی: ۱۳۹/۴)

بر این اساس، روش عمر در جعل مالیات عشور نسبت به کفار حربی، نوعی مقابله به مثل محسوب گردیده و نسبت به مسلمین و کفار ذمی، تحت عناوین زکات و جزیه قرار می‌گرفته است. اینک بطور خاص باید دید که آیا عنوان زکات در نظر امیرالمؤمنین گنجایش مالیات عشور را دارد یا نه؟ دلیل برخورد منفی امیرالمؤمنین و عدم پذیرش مالیات عشور را، دقیقاً باید، در همین نکته جستجو کرد که آنچه از سوی خلیفهٔ دوم، تحت این عنوان وضع گردیده و در قالب زکات معرفی می‌گردید، سابقهٔ شرعی نداشته؛

چرا که موارد زکات در شریعت منحصر و محدود بود و وضع زکات بر اموال دیگر بدون آن که در دایره تحدیدات شرع بگنجد نوعی بدعت محسوب می‌گردد.

البته مبنای شاذی وجود دارد که تعیین موارد زکات موکول به نظر حاکم و بر مبنای تغییر شرایط و اوضاع و احوال صورت می‌گیرد. طبق این این نظر آنچه در کلام رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین، به عنوان متعلق زکات بیان گردیده، در حقیقت با نظر به خارج و شرایط آن روزگار بوده است، نه حکمی ابدی و تادامنه قیامت. مسلم است که طبق این دیدگاه امکان توجیه اخذ عشر تحت عنوان زکات قابل بحث خواهد بود.

اگر چه بررسی فقهی و تعیین صحت و سقم این مبنا از حوصله نوشتار حاضر خارج است، ولی آنچه اهمیت دارد این است که طرفداران این دیدگاه برای اثبات امکان اندراج عشر، تحت عنوان زکات و در نتیجه تأیید مدعای خود، به وضع زکات از سوی امیرالمؤمنین بر اسبهای ماده تمسک کرده و گفته‌اند: «مؤید این مبنا آن است که امیرالمؤمنین در مورد اسبهای ماده زکات وضع نمود و ظاهراً این حکم به صورت وجوب بوده است، نه استحباب؛ زیرا در صحیح زراره و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وضع امیرالمؤمنین علی الخیل العتاق الراعیة فی کل فرس فی کل عام دینارین وجعل علی البرازین دیناراً.» (منتظری: ۲۸۶/۴) یعنی امیرالمؤمنین بر اسبان [اصیل عربی] در هر اسب، برای هر سال، دو دینار و بر اسبان [غیرعربی اصیل] یک دینار قرار داد.

به عقیده ما این تمسک چندان صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا، عمل حضرت علی علیه السلام از دو جهت با عمل عمر و وضع مالیات عشر متفاوت بوده است.

۱ - معلوم نیست که آن حضرت، زکات اسبهای ماده را، به صورت یک حکم دائمی جعل کرده باشد؛ بلکه احتمال قوی دارد که یک حکم موقت و معلول شرایط خاص بوده است. شاهد آن، حکم به استحباب زکات اسبهای ماده، در کلام ائمه بعدی و انعکاس آن به همین شکل (استحباب) در فقه شیعه است؛ در حالی که عشر به صورت غیر موقت و دائمی وضع گردید و گواه آن استمرار سیره عشر در عصر خلفای بعدی است.

۲ - اقدام حضرت در چارچوب قواعد کلی باب زکات می‌گنجد؛ زیرا آنچه که در شریعت ما متعلق زکات قرار گرفته در سه دسته کلی تقسیم بندی می‌گردد:

الف - حیوانات. ب - فلزات ارزشمند. ج - خوراکیها.

در روایات متعددی این تقسیم‌بندی مورد اشاره قرار گرفته و حضرت در همین محدوده، اقدام به وضع زکات فرمود؛ در حالی که اقدام عمر، خروج از قواعد باب زکات به شمار می‌رود. نتیجه حاصل از مطالب مذکور این است که عُشر، اصولاً مالیاتی نبوده است که در زمان امیرالمؤمنین، مرسوم باشد. از این رو بحث درباره دیدگاه آن حضرت علیه السلام در باب مالک عشور بی‌وجه خواهد بود.

۱-۴- خراج و مقاسمه

این دو از جمله منابع تأمین بیت المال بوده‌اند که در صدر اسلام، بر زمینهایی که در کشورهای فتح شده قرار داشتند، وضع و اخذ می‌شده‌اند.

در برابر واگذاری این اراضی به اشخاص، به منظور کشاورزی و بهره‌برداری، مبالغی اخذ می‌گردیده که اگر این واگذاری در قالب عقد مزارعه، صورت می‌گرفت، مالیات اخذ شده مقاسمه نامیده می‌شد، چنانکه اگر در قالب عقد اجاره، قرارداد می‌شد، مالیات دریافتی خراج نامیده می‌شد. (ماوردی: ۱۴۲) البته برخی تفاوت خراج و مقایسه را چنین ذکر کرده‌اند: «مقاسمه مقداری از محصول زمین بوده که به عنوان مالیات اخذ می‌شده، ولی خراج مقداری نقدینه بوده که مالیات زمین به حساب می‌آمده است. در کلام فقهای ما که تعبیر قباله یا طسق شده مراد خراج است.» (کرکی، ۱۳۱۳: ۷۰)

فاضل قطفی با انکار این تفاوت می‌گوید: «طبق این تفسیر، به مقداری از محصول کشاورزی که به عنوان مالیات گرفته می‌شده، نباید لفظ خراج، اطلاق گردد؛ در حالی که چنین استعمالی شایع بوده است و در اخبار و فتاوی نیز موجود است.» (۱۰۱)

نویسنده تصور می‌کند، با در نظر گرفتن این نکته (استعمال خراج در محصول کشاورزی اخذ شده به عنوان مالیات) تفاوت مذکور در کلام ماوردی صحیح‌تر باشد جالب آن که برخی اصولاً خراج و مقاسمه را به یک معنا گرفته‌اند. (اردبیلی، ۱۳۱۳: ۱۷)

۱-۵- خراج و مقاسمه در عهد علوی:

از جمله مهمترین منابع تأمین بیت المال در زمان حضرت امیر علیه السلام خراج و مقاسمه بوده است. تاریخ از برخی اصلاحات و تغییرات آن حضرت، در نظام اخذ خراج که پیش از حکومت وی و در عهد خلفا رایج بوده خیر می‌دهد؛ (ابن آدم: ۶۱) از جمله بلاذری از

مصعب بن زید از پدرش ابو زید انصاری نقل می‌کند که: «بعثنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه علی ما سقی الفرات فذكر رساتيق و قرى فسمّی نهر الملك رکوثی و بهر سیر و رومقان و نهر جویر و نهر درقیط فالبهقبازات و امرنی ان أضع علی کلّ جریب ذرع غلیظ من البرّ درهماً و نصفاً و صاعاً من طعام و علی کلّ جریب وسط درهماً و علی کلّ جریب من البرّ رقیق الزرع ثلثی درهم و علی الشعیر نصف ذلك و امرنی ان اضع علی البساتین التی تجمع النخل و الشجر علی کل جریب عشرة دراهم و ان الغی کل نخل شاذ عن القرى يأكله من مرّ به و ان لا اضع علی الخضریات شیئاً: المقاشی و الحبوب و السّماسم و القطن. (بلادری: ۲۷۰)

برخی از مصادر تاریخی نیز، گزارش می‌دهند که حضرت رضی الله عنه به تغییرات اساسی تری در نظام اخذ خراج می‌اندیشیده است. ابویوسف نقل می‌کند که حضرت فرموده: «لولا أن يضرب بعضكم وجوه بعض لقسّمتُ السواد بینکم.» (ابویوسف: ۳۶)

بهر حال آنچه که برای ما مهم است آن است که در زمان امیرالمؤمنین رضی الله عنه روش اخذ خراج، استمرار یافته و آن حضرت رضی الله عنه بدین وسیله، بیت المال را تغذیه می‌نمود و برخی از دستورات حکومتی آن حضرت در زمینه اخذ خراج گواه این ادعا است. (کلینی: ۵۴۰/۲)

مالیات خراج متعلق به مسلمین بوده و باید در مصالح ایشان صرف گردد، و نقش امام (حاکم) فقط تولی و سرپرستی مصرف آن است. در تعالیم پیشوایان ما و نیز کلمات فقها بر این مطلب تصریح گریده است از جمله:

در روایت ابو بردة در رابطه با خرید و فروش زمینهای خراجی می‌خوانیم: چه کسی زمین خراجی را می‌فروشد، در حالی که ملک مسلمانان است؟ و چون راوی پاسخ می‌دهد. کسی که این زمین در دست اوست! می‌فرماید: «ویصنع بخراج المسلمین ماذا؟» یعنی با خراج که از آن مسلمین است چه می‌کند و سپس می‌فرماید: «لا بأس أن یشتري حقّه منها و یحوّل حقّ المسلمین و لعلّه یكون أقوى علیها و أملی بخراجهم منه» (طوسی، تهذیب: ۱۳۶/۳) (در این روایت امام صریحاً خراج را به مسلمین نسبت داده و آن را حق همه مسلمانان خوانده است.)

علاوه بر این روایات دیگری نیز وجود دارد که خودداری از تطویل، مانع از ذکر آنها می‌گردد. افزون بر آن اتفاق نظر فقهاء نیز در این زمینه دلیل ماست. (طوسی، مبسوط: ۲۴/۲)

۱-۶- جزیه

جزیه مالیاتی بوده است که بطور خاص بر مشرکین وضع گردیده است و تاریخ تشریح آن را به سال دهم هجری بر می‌گردانند که نصاری نجران در قضیه مباهله به پرداخت جزیه گردن نهادند. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این مالیات تثبیت گردیده و شرعیت یافته بود. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله بر ساکنین ایله، اندرح، و جریاء، جزیه مقرر فرمود. (بلاذری: ۷۹؛ عسقلانی: ۴۹۰/۷) اگرچه جزیه و خراج دو لفظ متباین دانسته شده، (ماوردی: ۱۵۲؛ ابویوسف: ۱۲۲) اما در اصطلاح دیده شده است که این دو بجای یک دیگر بکار رفته‌اند. با این وجود غالباً جزیه به معنی مالیاتی سرانه که بر افراد کافر ذمی وضع گردیده. و خراج به معنی مالیات مجعول در مورد زمینها به کار رفته‌اند. (ابن قدامه: ۵۵۷/۱۰) امیرالمؤمنین در زمان حکومت خویش به اخذ جزیه می‌پرداخته است: شیخ مفید نقل می‌کند که علی رضی الله عنه بر اغنیا ۴۸ درهم و بر متوسطین ۲۴ درهم و بر فقراء ۱۲ درهم قرارداد و قبل از او عمر بن خطاب نیز، با مشورت آن حضرت چنین مقرر داشته بود. (۶۵۴)

طبق این نقل همسان بودن اخذ جزیه در حکومت امیرالمؤمنین و خلافت عمر، معلول آن است که در زمان عمر نیز، اخذ جزیه بر مبنای نظر آن حضرت، صورت می‌گرفته است.

اما دلیل عدم تعلق جزیه به حکومت و مالکیت عمومی نسبت به آن، وجود اتفاق نظری است که در این مورد وجود دارد؛ چرا که فقهای ما در مورد مصرف جزیه بر دو گروه تقسیم شده‌اند:

الف - جمعی که تنها رزمندگان و کسانی که دفاع از تمامیت ارضی و کیان مسلمین پیشه آنان است (نیروهای نظامی) را مورد مصرف جزیه دانسته‌اند. (حلی، ۱۴۱۲: ۹۲۷/۲)

ب - جمعی که بطور کلی مرد مصرف جزیه را مصالح عمومی مسلمانان دانسته‌اند. (مفید: ۴۴؛ ابن ادریس: ۴۷۴/۱) روایات نیز به صراحت عدم تعلق جزیه به امام را مورد تأکید قرار داده‌اند. (حرعاملی: ۱۱۷/۱)

در نتیجه بحثی که در این صفحات ارائه گردید، ثابت شد که تأکید امیرالمؤمنین رضی الله عنه بر اعمال سیاست عدل، در اخذ مالیات، دارای مبانی ثابت و استواری بوده است؛ عدم مالکیت دولت بر اموال عمومی که دارای مصرف عمومی می‌باشند، موجب آن می‌گردد که اعطای معافیت از پرداخت مالیات به فرد یا گروه خاصی ممنوع باشد مگر آن که مصالح مهمتری چنین ایجاب نماید.

۲ - نرمی، مدارا و رفق در اخذ مالیات

در قسمت قبل اثبات نمودیم که اعطای معافیت از پرداختن مالیات، به فرد یا گروهی، بر خلاف منطق علوی و مخالف مقررات شریعت است.

در این قسمت بر آنیم که وجهه دیگر سیاست علوی، در کسب درآمد را، مورد مطالعه قرار دهیم و آن رفق و مدارا در اخذ مالیات و خودداری از اعمال فشار و زور برای جمع‌آوری آن است.

امیرالمؤمنین بطور اکید مأمورین جمع‌آوری مالیاتهای مختلف را به مراعات رفق و مدارا و دوری از خشونت در انجام مأموریت توصیه نموده است. به عنوان مثال:

۱- مأمور آن حضرت می‌گوید: امیر المؤمنین مرا بر عکبرا گمارد و در حالی که گروهی از مردم آن شهر نزد من بودند، به من فرمود: اهل عراق مردمی فریبکارند. مباد که فریب بخوری، از این رو هر آنچه که بر ایشان مقرر گردیده از آنان بگیر. سپس فرمود: نزد من بازگرد! و چون بازگشتم فرمود: آنچه به تو گفتم برای آن بود که ایشان بشنوند، مباد که کسی را در طلب درهمی تازیانه بزنی و هر گز او را عقوبت ننما و از ایشان گاو و گوسفند مگیر، همانا ما مأموریم که به اندازه طاقت ایشان بگیریم. (ابن قدامه: ۵۳۷/۸)

۲- آن حضرت مالیات جزیه را از فقراء نمی‌گرفت و غنی را شرط وجوب پرداخت این مالیات می‌دانست. (ابوعبید: ۳۴)

۳- آن حضرت خطاب به مأمور جمع‌آوری مالیات خراج می‌نویسد: اگر بر خلاف آنچه به تو فرمان داده‌ام، از تو گزارشی برسد، بر کنارت خواهم نمود (فرمان این است که): هرگز توشه‌ای را که می‌خورند و لباسی را که در زمستان و تابستان می‌پوشند نفروش و کسی را در طلب درهمی تازیانه نزن و حیوانی را که وسیله کارشان است نفروش! (ابن عساکر: ۱۹۸/۳؛ ابونعیم: ۸۲/۱)

۴- خطاب به مأمورین جمع‌آوری مالیات می‌نویسد: رحم کنید تا مورد رحمت قرار گیرید و خلق الله را نیازارید و بیش از طاقتشان بر آنان تکلیف نکنید ... (سیدرضی: ۷۶۱/۵)

۵- در دستورالعمل دیگری می‌نویسد: هرگز مسلمانی را نترسان... و از او بیش از حقی که خدا در مالش مقرر کرده نگیر... به سوی ایشان برو تا به ایشان بررسی بر آنان سلام کن و بگو ای بندگان خدا... آیا در اموال شما حقالله وجود دارد که به ولی او

بسپارید؟ پس اگر گفتند: نه! از ایشان بپذیر. (ثقفی: ۱۲۶/۱)

۶- می‌فرماید: «و اصدع المال صدعین ثم خیره:» مال را به دو قسمت، تقسیم کن و او را در انتخاب مخیر کن.

۳- کارشناسی در تعیین میزان مالیات و در نظر گرفتن شرایط واقعی و عینی شهروندان

امیر المؤمنین در تعیین میزان مالیات، توجه به شرایط واقعی و عینی و تعیین آن بر مبنای متغیر اوضاع و احوال تأثیر گذار در وضعیت اقتصادی شهروندان را مورد توصیه و تأکید قرار داده است.

بر اساس این دستورات، حکومت اسلامی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن شرایط واقعی و عینی، اقدام به وضع مالیات کند. در نظر گرفتن شرایط واقعی و عینی ضابطه‌ای دو سویه است که از یک سو جانب اثباتی و از سوی دیگر جانب سلبی می‌یابد؛ به این معنا که مبنا قرار دادن ضابطه مذکور، سبب خواهد شد که در وضع مالیات، افراد ثروتمند و دارا، همانند اقشار کم درآمد که دریافتی ثابت و اندک دارند، نگرسته نشده و از ایشان مالیاتی یکسان، اخذ نشود و نیز بر افراد متوسط و کم درآمد بیش از مقدار توانایی و قدرت اقتصادی آنان تحمیل نگردد.

با توجه به آنچه که گفته شد، توجه به شرایط واقعی و عینی و مبنا قرار دادن محاسبات کارشناسی از سویی نمود سیاست مراعات، و از سوی دیگر جلوه سیاست اعمال رفق و مدارا در اخذ مالیات است که قبلاً توضیح داده شد.

۳-۱- در نظر گرفتن شرایط واقعی و انجام کارشناسی نمود سیاست رفق و مدارا نسبت به اقشار کم‌درآمد:

امیر المؤمنین در زمینه عدم تحمیل بیش از طاقت بر اقشار آسیب‌پذیر می‌فرماید: اگر خراج دهندگان شکایت کنند از سنگینی (مالیات) یا از علت و آفتی که به محصول رسیده یا از قطع شدن بهره آب یا از نیامدن باران و شب‌نم یا از دگرگونی زمین که آن را آب پوشانده یا بی‌آبی تباهش ساخته، به ایشان تخفیف بده به اندازه‌ای که امیدواری که کارشان اصلاح شود و باید، این تخفیف بر توگران نیاید، زیرا این اندوخته‌ای است که با آبادی شهرها و آرایش دادن حکومت بر تو باز می‌گردانند. (سیدرضی، همان)

۳-۲- در نظر گرفتن شرایط واقعی و عینی و انجام کارشناسی، نمود سیاست عدالت نسبت به مرفهین و ثروتمندان

امیرالمؤمنین در زمینه مراعات عدالت و در نظر گرفتن تمکن مالی اشخاص و عدم وضع مالیات، بر فقیر و غنی به یک اندازه، عملکرد روشن و صریحی دارد. از باب مثال مصعب بن یزید انصاری که کارگزار آن حضرت بوده است، نقل می‌کند که: به من فرمان داد که برای خرده مالکانی که از سطح زندگی مرفهی برخوردار بوده، سوار بر اسب شده و از خاتم طلا استفاده می‌کنند، هر دو نفر ۴۸ درهم و بر متوسطین و بازرگانان ۲۴ درهم و فقراء و طبقه پایین ۱۲ درهم قرار بده. (حرعاملی: ۱۱۵/۱)

مفید(ره) نقل می‌کند که: آن حضرت بر اغنیاء، ۴۸ درهم و بر فقراء، ۱۲ درهم قرار داد. (همان: ۱۱۶)

۳-۳- کارشناسی و محاسبه در وضع مالیات در آیین شریعت

در مالیاتهای شرعی توجه به شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی پرداخت کنندگان به طور جدی نظر قرار گرفته است.

زکات: تعیین حد نصاب برای الزام فرد به پرداخت زکات گواه روشنی بر ضرورت مراعات وضعیت مالی افراد است. (نجفی: ۲۶/۱۵) در تعیین نصاب قانون شرع به گونه‌ای وضع گردیده که اولاً، افراد کم درآمد و کسانی که اموالشان به حد نصاب نرسیده، خود بخود از پرداخت مالیات معاف می‌شوند و ثانیاً، زنجیره‌ای بودن نصابهای مقرر شده باعث می‌گردد که مقدار زکات، پس از عبور از حد نصاب اول و رسیدن اموال و دارایی به حد نصابهای بعدی خودبخود افزایش یابد و بنابراین بطور قهری در پرداخت این مالیات توازن برقرار می‌گردد.

خمس: در گنج، معدن و آنچه که، با غواصی به دست می‌آید نیز تعیین حد نصاب، موجب تنظیم و برقراری عدالت در اخذ مالیات خمس می‌گردد. (حلی، ۱۴۱۲: ۲۵۲/۱) در غیر این سه مورد یعنی خمس غنائم (بامصادیق پنجگانه‌اش) بویژه در مورد خمس درآمد سالیانه نیز اگر چه حد نصاب معینی ذکر نشده، اما مبنایی واقعی و دقیق مقرر گردیده که خود به خود موجبات برقراری عدالت و نیز رفق و مدارا را توأمان فراهم می‌سازد. بر پایه مبنای مذکور هزینه‌ها از مقدار درآمد کسر و $\frac{۱}{۵}$ به مازاد تعلق می‌گیرد. (ابن ادریس:

با در نظر گرفتن این که منظور از هزینه‌ها در مورد درآمد سالیانه هزینه مصرف خانوار بطور میانه و بدون اسراف و ریخت و پاش می‌باشد، (دیلمی: ۱۲۹) بطور طبیعی، خمس مازاد درآمد فرد ثروتمند به مراتب بیش از فرد فقیر بوده و وی مالیات بیشتری خواهد پرداخت.

جزیه: طبق نظر مشهور فقهاء (نجفی: ۲۴۵/۲۱) میزان جزیه بر مبنای صلاحدید حاکم و بادر نظر گرفتن توانایی مالی افراد، تعیین می‌گردد. از این رو میزان مالیات نسبت به اشخاص ثروتمند و فقیر یکسان نیست. (حلی، ۱۳۱۵: ۳۲۸/۱)

خراج: در مورد خراج نیز طبق نظر مشهور فقهاء (حلی، ۱۴۱۰: ۱۲۶/۱) مبنای تعیین مقدار آن، نظر امام و ملاحظه توانایی افراد است. ماوردی در این باره می‌گوید: اقله و اکثره مقدر بالاجتهاد.

۴- سیاستهای کلی حکومت علوی در مصرف بیت المال

در این بخش به بحث و بررسی درباره پاره‌ای از مهمترین خطوط و سیاستهای کلی حاکم بر مصرف بیت المال در حکومت علوی می‌پردازیم. باین بررسی است که می‌توان برجستگیهای روش امیرالمومنین در هزینه نمودن اموال عمومی را مشاهده نمود. امتیازات و شاخصه‌های سیستم اعمال شده در حکومت حضرت علی علیه السلام را دریافت، قطعاً به تناسب موضوع نوشتار حاضر، آنچه مد نظر خواهد بود، باز هم نمایش انعکاس شریعت در این سیستم و نشان دادن تبلور قواعد شرعی، در مجموعه اقداماتی است که علی علیه السلام به عنوان حاکم اسلامی و مسلط بر اموال عمومی صورت داده است و این اقدامات را از زوایای دیگری نیز می‌توان مورد ملاحظه قرار داد که پرداختن به آن خارج از منظوری می‌باشد که نوشته حاضر تعقیب می‌کند.

شاخصه‌های سیستم هزینه سازی اموال عمومی در حکومت علوی عبارتند از:

۱- مراعات مساوات - الغای امتیازات و فراهم سازی شرایط یکسان، برای برخوردارانی از امکانات عمومی.

۲- توجه به فقرزدایی و اقبال کم درآمد.

۳- توجه به عمران و آبادی - سرمایه گذاری - کاستن از هزینه‌های جاری.

۴- اهتمام به امور فرهنگی و بالا بردن سطح آگاهیهای عمومی.

۴-۱- فراهم سازی شرایط یکسان برای برخورداری از امکانات عمومی

بیت‌المال به معنای اداره‌ای که متکفل گردآوری و نگهداری اموال عمومی می‌باشد، تشکیلاتی بوده است که سابقه تاسیس آن به دوران خلیفه دوم برمی‌گردد. (ابن‌ابی‌شیبہ: ۳۰۹/۲) عمر در هزینه سازی بیت‌المال و تقسیم آن بین، مسلمین سیاستی خاص را در پیش گرفت که بر اساس آن دایره‌ای ویژه تحت عنوان «دیوان عطایا» تشکیل گردیده و در آن بخش، اموال بیت‌المال، ثبت و ضبط می‌گردید و در پایان هر سال تمامی اموال تقسیم می‌شد، اما مبنای این تقسیم امتیازاتی بود که حکومت آن روزگار ملاک قرار داده بود. (ابوعبید: ۲۲۵)

این امتیازات عبارتند از ۱- سابقه اسلام. ۲- سابقه جهاد و حضور در جبهه‌ها. (همان: ۲۳۲) ۳- نیاز. ۴- تعداد افراد تحت تکفل. (ابن‌حنبل: ۴۲/۱)

امیرالمومنین در دوران پیش از تصدی خلافت رسماً و صریحاً اعتراض خود را به این شیوه اعلام کرده بود. (طبری: ۲۰۶/۳) و پس از بدست گرفتن زمام امور نیز در بیانات رسمی خود که به عنوان حاکم مسلمین اعلام می‌فرمود، مخالفت خویش را با شیوه سابق، علنی کرده و در عمل نیز آن رسم را کنار نهاد. به نمونه‌ای از این گزارشات تاریخی توجه کنید:

۱- روز بعد از بیعت، امیرالمومنین وارد بیت‌المال گردیده و کلیه پولهای موجود در آن راسه دینار سه دینار، بین حاضرین تقسیم نمود و به همین خاطر مورد اعتراض سهل بن حنیف قرار گرفت. (مجلسی: ۲۸/۳۲)

۲- اموالی از اصفهان برای آن حضرت فرستاده شد. حضرت همه اموال را به هفت قسمت تقسیم نمود و چون در میان آنها به قطعه نانی برخورد آن را نیز به هفت قسمت تقسیم و هر قسمت را بر یکی از آن هفت نهاد. سپس روسای گروهها را فراخواند و برای این که معین سازد که ابتدا سهم کدام گروه را تحویل دهد به قرعه متوسل گردید. (ثقفی: ۵۱/۱)

۳- گروهی از شیعیان به نزد آن حضرت آمده و پیشنهاد نمودند که اموال را در میان رؤسا و اشراف تقسیم کرده و برای آنان امتیازاتی قائل شود و پس از آن که حکومتش استحکام یافت، مجدداً به روش تقسیم مساوی بازگردد. حضرت در پاسخ فرمود: وای بر شما آیا از من می‌خواهید که با ستم پیروزی را به چنگ آورم؟ به خدا قسم اگر این اموال از آن من بود بطور مساوی تقسیم می‌نمودم، چه رسد که اموال مسلمین

است. (کلینی: ۳۱/۴)

علاوه بر گزارشات فوق برخی از بیانات و دستورالعملهای حکومتی نیز مبین همین دیدگاه است. از جمله می‌فرمایند:

۱- در فیء برای هیچ کس بر دیگری امتیازی نیست. خداوند از تقسیم آن فارغ شده، که این مال خداست و شما بندگان مسلمان خدایید. (ابن ابی الحدید: ۴۰/۷)

۲- در نامه به مصقله بن هبیره شیبانی می‌نویسد: همانا سهم کسانی که باتو هستند و نیز کسانی که پیش ما هستند در تقسیم این فیء یکسان می‌باشد. (سیدرضی: ۶۹۷/۵)

۳- در دومین روز تصدی خلافت در یک سخنرانی عمومی می‌فرماید: هر یک از مهاجرین و انصار از اصحاب پیامبر ﷺ که گمان می‌کند به خاطر مصاحبت با رسول خدا ﷺ بر دیگران فضیلت دارد بدانند که فضل مصاحبت مربوط به فردا (روز قیامت) و ثواب آن با خداست... همانا شما همه بنده خدایید و مال هم مال خداست که بین شما بطور یکسان تقسیم می‌گردد... (همان: ۲۰۵/۴)

از این گونه نمونه‌ها فراوان است که به دلیل خوداری از تطویل از نقل آنها خودداری می‌شود.

در مورد روش امیرالمومنین در تقسیم مساوی بیت المال این پرسش وجود دارد که برخی از منابع بیت المال، مثل زکات و خمس مصرف خاص داشته و می‌بایست در میان گروههای ویژه‌ای تقسیم و توزیع گردد. بنابراین چگونه حضرت بیت المال را بطور مساوی تقسیم می‌نموده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: اموال موجود در بیت‌المال دارای دو دسته کلی بوده‌اند:

۱- اموالی که دارای مصرف خاص بوده‌اند همچون زکات و خمس: این اموال را امام علی علیه السلام در مصارف مقرر صرف می‌نموده است. مویذ آن این است که حضرت در مواردی رسماً اعلام نموده که قصد بازگشت به سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه اموال عمومی را دارد و مشاهده سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این دسته از اموال را در مصارف خاص خویش مصروف می‌داشته و حتی در این توزیع نیز تقسیم مساوی را در میان افراد هر صنف واجب نمی‌دانسته‌اند؛ از جمله در روایات حمادبن عیسی می‌خوانیم: رسول خدا صدقات بیابان نشینان را در میان خودشان و صدقات شهرنشینان را در بین خودشان تقسیم می‌نمود. ولی ما بین ایشان بطور مساوی تقسیم

نمی نمود که به هر کدام ^۱ برسد، بلکه به اندازه‌ای که از گروه‌های هشت گانه نزد او بود و به اندازه‌ای که هر گروه را تا یکسال کفایت کند می داد... (جرع‌المی: ۱۸۵/۶)

فقهای مانیز صریحاً اعمال این روش (صرف اموال دارای مصرف خاص در مصارف مقرر) را توسط امیرالمومنین یادآور شده‌اند. (ابن قدامة: ۵۲۸/۲)

۲ - اموالی که در اختیار امام قرار داشته و مصرف خاص نداشته‌اند و صرف آنها موکول به صلاحدید وی می‌باشد: خراج و جزیه در شمار این اموال ذکر شده‌اند و بیشترین بخش بیت المال موجود آن روزگار نیز از همین قبیل بوده است. چنانکه حضرت خود در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد «لَا نَأْتِئُكَ عَلَى عِيَالٍ عَلَى الْخُرَاجِ وَ أَهْلِهِ» (سیدرضی: ۵۱/۵) در غیر از این دسته از اموال دیده نشده که امام اقدام به تقسیم مساوی نموده باشد. بنابراین نمی‌توان به امام نسبت داد که اموال شرعی را در غیر مصرف مقرر صرف نموده است. از همین جا می‌توان یک سیاست کلی دیگر حکومت علی علیه السلام را در هزینه سازی اموال عمومی نتیجه گرفت و آن اختصاص دادن اموال دارای مصرف معین به مصارف مذکور می‌باشد و این درسی است، برای همه متولیان اموال عمومی که این گونه از اموال را نمی‌توان با ملاحظات و صلاحدیدهای متأثر از احوال خاص در غیر مصارف شرعی صرف نمود و برای رفع سایر نیازهای جامعه اسلامی باید با در نظر گرفتن ضوابط شرعی از محل سایر اموال عمومی اقدام نمود.

البته برخی مدعی آن هستند که امام احیاناً این گونه اموال را نیز در غیر مصارف خاص معین شده، مصرف کرده است به‌عنوان مثال ابن جنید، مدعی است که حضرت علی علیه السلام غنایم جنگی را بین افراد آزاده و برده بطور یکسان تقسیم نمود (در حالی که طبق نظر قاطبه فقها غنائم جنگی به برده‌ها تعلق نمی‌گیرد) وی به روایتی استدلال می‌کند که می‌گوید: چونکه علی علیه السلام به خلافت رسید بر منبر برآمد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: مادامی که معاش من از سرمایه‌ای که در یثرب دارم تأمین می‌شود نیازی به فیء که متعلق به شماست ندارم، این اموال از آن شماست آیا شما گمان می‌کنید که من از مال خود به شما می‌دهم (و این اموال از آن من است؟! و خود را از آن محروم می‌سازم؟. در ادامه روایت می‌خوانیم که عقیل برادر آن حضرت به اعتراض برخاسته و گفت: آیا تو من و برده سیاه پوست شهر را یکسان قرار می‌دهی؟! و حضرت پاسخ فرمودند: بنشین آیا در اینجا کسی غیر از تو نیست که سخن بگوید؟! تو بر آن که گفتی هیچ فضیلتی جز به سابقه و تقوی نداری! در پاسخ این استدلال باید گفت: روایت به هیچ وجه دلالت بر آن

ندارد که امام غنائم را بطور مساوی تقسیم نمود. بلکه قرائنی مؤید آن است که اموال تقسیم شده غنائم جنگی نبوده است؛ زیرا در زمان حضرت علی علیه السلام جنگی واقع نشده بود که غنائم آن بین افراد تقسیم گردد. از این رو صاحب جواهر نیز می‌نویسد: «این روایت ظهوری در تقسیم غنائم ندارد.» (نجفی: ۱۹۲/۲۱)

نکته دیگری که در مورد تقسیم مساوی باید دانست آن است که این روش، یک روش حکومتی و تابع شرایط خاص اجتماعی آن روز نبوده است؛ زیرا این دسته از اموال که ملک همه مسلمین بوده و همه در آن سهم دارند، به فقیر و غنی یکسان تعلق می‌گیرد اگرچه برای دفع فقر فقرا از تدبیر دیگری باید بهره جست که خواهیم گفت. بنابراین روش تقسیم مساوی از دو جنبه قابل ملاحظه می‌باشد: ۱- مبارزه با امتیازاتی که در زمان خلفای پیشین ملاک تقسیم ناعادلانه و برتری برخی بر برخی دیگر و در نتیجه پیدایش شکاف و گسست طبقات گردیده بود. ۲- احیای یک حکم شرعی فراموش شده. بر مبنای روش امیرالمؤمنین امتیازاتی همچون سوابق نیک، فضایل علمی، تقوی، سابقه جهاد و حضور در جبهه هیچ یک نمی‌تواند مبنای تفاوت در برخورداری از اموالی گردد که ملک همه مسلمین است.

همین مضمون در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز دیده شده است که می‌فرماید: «مسلمانان همگی فرزندان اسلامند که در برخورداری و عطا مساویند، فضایلشان بین خود و خدایشان است. آنان چونان فرزندان مردی هستند که هیچ یک را بر دیگری به خاطر فضل و تقوایش در ارث بر دیگری ترجیح نمی‌دهد. (حر عاملی: ۸۱/۱۱)

۲-۴- فقرزدایی

در حکومت علوی نیاز و فقر سهمی در تخصیص منابع و امکانات مالی عمومی یافته و موجب آن می‌گردد که حاکم بخشی از اموال را به سمت رفع نیاز و فقر اقشار مستضعف هدایت کند. به چند نمونه از این تأکیدات اشاره می‌کنیم:

الف- در نامه به قثم بن عباس: آنچه از رسول خدا که نزد تو جمع می‌گردد، در میان نیازمند و گرسنگانی که پیش تو هستند، تقسیم و بدین وسیله نیاز آنان را برطرف نما... (سیدرضی: ۶۷/۴)

ب- در نامه به مالک اشتر می‌فرماید: افراد بی سرپرست و زمین‌گیر را تفقد نما و

برای ایشان سهمی قرار ده. (بحرانی: ۱۴۱)

پ- در نامه به یکی از عمال خود می‌نویسد: در این مال برای تو سهمی معین است و اهل فقر و ضعفا نیز شریک تو هستند... (سیدرضی: ۲۶/۴)

ت- در نامه به مالک اشتر: در مورد طبقه فرو دست که چاره‌ای نداشته و اهل نیازمندی و فقرند بترسید چرا که در میان ایشان افراد عقیف هستند پس از خدا بترس و سهمی از بیت المال را برای ایشان قرار ده. (همان: ۵۲)

نکته قابل تأمل در سیاست فقرزدایی حضرت مینا بودن توازن اجتماعی است و این نکته بسیار بااهمیتی است که ما را، در این مجال متوقف و به تشریح آن ملزم می‌سازد. از نگاه امیرالمؤمنین اهتمام حاکمیت به فقرزدایی و تخصیص بخشی از امکانات و منابع عمومی، به این امر سازوکار ویژه‌ای دارد که موجب تمایز یافتن سیاست فقرزدایی علوی، از دیگر سیاستهای مشابه می‌گردد. تحقیق و پژوهش در میراث به جای مانده از آن حضرت روشن می‌سازد که اتخاذ سیاست فقرزدایی توسط امیرالمؤمنین متکی بر اعتقاد به اصول و قواعد ثابتی است و این موجب آن می‌گردد که سیاست فقرزدایی حضرت، از قالب یک سیاست اجرایی مقطعی، خارج و به یک امر راهبردی و مبنایی تبدیل گردد.

اصول این سیاست عبارتند از:

۱- به رسمیت شناختن حق همه انسانها در برخورداری از زندگی توأم با عزت، شرافت و کرامت. حضرت در این باره می‌فرماید: «ایها الناس ان آدم لم یلد عبداً و لامة و انّ الناس کلهم احرار... ألا و قد حضر شیء و نحن مسرون فیه بین الاسود و الاحمر...» یعنی آدم برده و کنیز، زاده نشده و مردم همگی آزادند... همانا مالی نزد ما جمع شده که در آن سیاه و سرخ مساویند و در پاسخ مرد معترضی که بر مساوات بین خود و غلامش اعتراض می‌نمود فرمود: «انما نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسماعیل علی و لد اسحق فضلاً» (کلینی: ۴۰۶/۱) در این دیدگاه فضایل و برتریهای شخصیتی افراد موجب تفاوت آنها در استحقاق نسبت به نوع و نحوه زندگی مادی نمی‌باشد.

۲- اعتقاد به تفاوت کیفی طبقات و نه فاصله طبقات: شکی نیست که افراد یک جامعه از استعدادها و شرایط و امکانات متفاوتی برخوردار می‌باشند. تفاوت این استعدادها و لیاقتها، سبب فراهم آمدن، موقعیتهای متفاوتی می‌گردد. اما نکته این جاست

که شریعت اسلام اجازه نمی‌دهد، این تفاوتها مبدل به فاصله و تباین طبقاتی گردد. اگر چه بطور طبیعی این تفاوتها به تفاوت طبقاتی خواهد انجامید.

به تعبیر دیگر، اسلام که حکومت علوی آئینه‌نمایانگر آن است، یک زندگی آبرومندانانه توأم با کفاف را مبنا و حق همه افراد می‌داند و حاکم به عنوان مجری احکام اسلام نباید، محرومیت جمعی از افراد از این سطح زندگی که حق مسلم آنان است، را برتابد. در این حد از برخورداری، همه افراد مشترک و مساوی می‌باشند. اگر چه بعد از گذر از این سطح، از این که برخی با کار و تلاش بیشتر و بالفعل ساختن همه امکانات و استعدادهای بالقوه خود از سطوح عالیتر و برتری برخوردار گردند نیز منع نمی‌شود.

در سیاست حکومت علوی هیچ کس نباید زیر خط فقط زندگی کند. اما از این سو و در فراز خط فقر، حکومت در زمینه ایجاد محدودیت اقدامی نکرده و مانع از مالکیت‌های مشروع نمی‌گردد، مگر آن که مواجه با عنوانی ثانوی شود. این است که تفاوت طبقات از فاصله طبقات تمایز می‌یابد؛ چرا که اولی به معنای تجویز برخورداری طبقات متفاوت از امکانات متفاوت که معلول شرایط و موقعیتهای متفاوت می‌باشد، است. در این حالت طبقات متعدد در یک خط افقی (که همان مستوی یا سطح قابل قبول زندگی شرافتمندانه است) فرض می‌شوند که به تناسب جایگاه وقوع هر طبقه، در این خط، عرض و پهنای مخصوص تعلق می‌گیرد، در حالی که در فاصله طبقاتی، این اجازه داده می‌شود که خطی عمودی فرض گردد که در یک سو طبقه برخوردار و دیگر سو طبقه فاقد شکل گیرد.

این اصل اساسی در سیاست فقرزدایی حضرت امیر که رکن رکن این سیستم و شاخصه آن به شمار می‌آید (ضرورت در نظر گرفتن خط فقر و اقدام برای برخوردار ساختن همه مردم از امکانات آن به عنوان حداقل) بارها در سخنان امیرالمؤمنین تکرار شده است. از جمله در نامه حکومتی به مالک اشتر می‌نویسد: بدان که مردم طبقات و گروه‌های متعددی هستند که هیچ یک از دیگری بی نیاز نیستند. از جمله اهل نیاز و فقر که کمک به ایشان سزاوار است و خداوند برای ایشان گشایشی قرار داده که بدان به (طرح زندگی) دیگر مردم برسند و... (سیدرضی: ۵۲/۴)

در جای دیگر می‌فرماید: «ما أصبح بالكوفة احد الانعاما بی ان ادناهم منزلة لیاكل من التريد و يجلس فی الظل و يشرب من ماء الفرات» بدین مضمون که هیچ کس در کوفه نباید بی بهره بماند، همانا پایین‌ترین ایشان باید از خوراک و مسکن مناسب بهره ببرد.

۳-۲- مسؤولیت و تعهد حکومت

در نظر امیرالمؤمنین حکومت نمی‌تواند نسبت به وضعیت زندگی مردم بی تفاوت بوده و تنها به رتق و فتق امور اقتصادی کلان کشور بپردازد. حکومت در کنار گردش و پردازش امور عمومی اقتصاد نسبت به وضعیت زندگی اجزای این مجموعه یعنی آحاد جامعه نیز متعهد است. مضمون متواتری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که به تصریح امیر المؤمنین، نصب العین آن حضرت در دوران حکومتش بوده است که می‌فرماید: «من ترک دیناً او ضیاعاً (عیالاً) فعلی و التی و من ترک مالاً فلورثه.» (کلینی: ۴۰۶/۱)

این دستور العمل به روشنی اثبات می‌نماید که رسیدگی به وضع اقشار آسیب‌پذیر یکی از وظایف اصلی حکومت است. از نظر شرعی بخشی از مالیتهای عمومی اختصاص به فقرا و مساکین داشته و صرف آنها در غیر ایشان جایز نیست.

زکات، مالیاتی عمومی است که چنین مصرفی برای آن معین گردیده است و در کنار شش گروه دیگر (مأمورین جمع‌آوری مالیات، مؤلفه قلوبهم، بدهکاران، در راه ماندگان، بردگان، سبیل الله) به عنوان یکی از مصارف زکات ذکر شده است و حتی در برخی از روایات تصریح گردیده که اساس مشروعیت زکات برای رفع فقر بوده است. از باب مثال ۱- ابی المعز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «ان الله تبارک و تعالی اشرك بین الاغنیاء و الفقراء فی الاموال فلیس لهم ان یصرفوا الی غیر شرکائهم.» (حر عاملی: ۱۲۸/۶)

۲- شیخ صدوق (ره) نقل می‌کند که: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی الصدقة امرت ان اخذها من اغنیائکم و اردّها فی فقرائکم.» (صدوق: ۲۱۷)

۳- عرقوفی از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که: «انما وضعت الزکاة قوتاً للفقراء و توفیراً لاموالهم.» (حر عاملی: ۴/۶)

اگر چه در برخی از اصناف مستحقین زکات یعنی مأمورین جمع‌آوری و مؤلفه قلوبهم به عقیده فقهای شیعه و در سبیل الله به عقیده مشهور، فقر شرط نیست. اما در سه صنف دیگر یعنی بدهکاران، بردگان و در راه ماندگان به نوعی، نیازمندی شرط است و با قرار دادن این سه گروه، در کنار فقرا و مساکین که دو گروه از هشت صنف به شمار می‌آیند، مجموعاً در پنج صنف نیازمندی و حاجت مورد توجه قرار گرفته است. از سوی

دیگر شرع اسلام برای اعطای زکات اگر چه به منظور ارفاق به مالک حداقلی که عبارت از پنج دهم معادل ۱۳/۲۷ گرم نقره، قرار داده؛ اما در جانب فقیر حصول غنی (بی نیازی) را حدّ قرار داده است که طبق نظر مشهور، ملاک، غنای عرفی است.

در صحیفه سعید بن غزوان از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که انسان چه مقدار به یک فقیر زکات بدهد، می‌فرماید: آن قدر که او را بی‌نیاز سازی. در روایت اسحق بن عمار از امام کاظم علیه السلام سؤال شده که آیا می‌توانم به یک فقیر ۸ درهم، بدهم فرمود: بله و بیشتر نیز بده، گفتم: می‌توانم صد درهم به او بدهم فرمود: بله و اگر می‌توانی او را بی‌نیاز کن.

۴-۴- توجه به عمران و آبادانی و کاستن از هزینه‌های جاری دولت

یکی از خطوط اصلی برنامه حکومت علوی برای هزینه سازی بیت‌المال، عمران و آبادانی کشور است که در سخنان امیر المؤمنین مقدم بر کسب درآمدهای دولتی شمرده شده است. امیرالمؤمنین در نامه به مالک اشتر می‌فرماید: و باید اندیشه تو در آبادی زمین از اندیشه در گرفتن خراج بیشتر باشد؛ زیرا خراج به دست نمی‌آید، مگر به آبادی و کسی که خراج را بی‌آباد نمودن بطلد، به ویرانی شهرها و تباہ نمودن بندگان پرداخته و کار او جز اندکی نمی‌پاید. (سیدرضی: ۵۲/۴)

امام حکام و فرمانروایان را یادآور می‌شود که تحصیل مالیاتهای عمومی، هنگامی موفقیت شمرده می‌شود که در صرف آن نیز موفقیت حاصل گردیده و حکومت توفیق آن را بیابد که درآمدها را در راه عمران و آبادانی کشور مصرف نماید و در غیر این صورت جز تخریب کشور و از دست دادن پشتوانه انسانی حکومت، بهره‌ای عاید نخواهد شد. به همین جهت در فرامین حکومتی آن حضرت در کنار ساماندهی امور سیاسی مناطق و نیز جمع‌آوری مالیاتهای متعلق به دولت سرمایه‌گذاری در زمینه عمران و آبادانی را نیز، در شمار مأموریت‌های کارگزاران برشمرده است. به عنوان مثال: در حکم مأموریت به مالک اشتر می‌نویسد: این دستوری که است که بنده خدا امیرالمؤمنین در پیمان خود با مالک اشتر به او فرمان می‌دهد هنگامی که او را والی مصر گردانید تا خراج آن جا را گرد آورده و با دشمن بجنگد و به اصلاح حال مردم آن بپردازد و شهرهای آن جا را آباد گرداند. (همان)

هزینه‌های جاری نیز اشارات دقیق و ظریفی دارد. از جمله در نامه به کارگزارانش می‌نویسد: «ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم و احذقوا عنی فضولکم و اقصدا قصد المعانی و ایاکم و الاکثار فان اموال المسلمین لا تحتل الاضرار.»

شـرابطه حاکم و بیت‌المال

برای پژوهشگری که رفتار امام علی علیه السلام را به عنوان حاکم اسلامی، در مورد اموال عمومی و بیت‌المال، بررسی می‌نماید، جای کوچکترین شکی، باقی نخواهد ماند که آن حضرت هیچ امتیاز ویژه‌ای برای حاکم در زمینه استفاده از اموال عمومی قائل نبوده است. در نگاه آن حضرت بیت‌المال اموالی است، متعلق به امت که در اختیار ولی امر جامعه و رهبری قرار گرفته و می‌بایست طبق موازین شرعی در مصارف امت به مصرف برسد.

گردآوری نمونه‌هایی از اقوال آن حضرت، در رابطه با ممنوعیت استفاده ویژه حاکم از بیت‌المال و نیز جمع‌آوری گزارشات تاریخی، که درباره اقدامات آن حضرت در زمینه تصرف در بیت‌المال، در دست می‌باشد، اگر به صورت کامل انجام گیرد، خود مجموعه‌ای مبسوط خواهد شد که در کنار تعیین خط مشی حکومت‌های داعیه‌دار دین، صحنه‌های پرشکوه و بسیار لطیف و دلنوازی از نحوه سلوک حاکمی ارائه می‌دهد که بر ربع مسکون روزگار گذشته، حکومت کرده و در عین حال، چنان فقیرترین افراد امت روزگار خود را سپری نموده است.

تردیدی نیست که گردآوری این نمونه‌ها خارج از موضوع و حوصله نوشتار حاضر و نیز مقصودی است که نویسنده دنبال می‌کند. بنابراین شایسته می‌بینم به جای ارائه فهرستی از این موارد به خواننده، برجستگیها و امتیازات سلوک امیرالمومنین علیه السلام در این زمینه را به نمایش بگذاریم و طالبین را به کتب مربوطه و از جمله کتاب شریف الفارات و بحثی که تحت عنوان «سیره علی فی نفسه» گشوده است ارجاع دهم. اما به دلیلی در تعقیب این مقصود از بحث مستوفی چشم پوشیده و تنها به یک نکته که در حقیقت سیاست کلی در روش تصرف امام در بیت‌المال می‌باشد بسنده می‌کنیم.

منابع تاریخی که از عهد خلافت (پیش از تبدیل گشتن به سلطنت اموی) گزارش داده‌اند نمونه‌هایی از زهد و وارستگی در زندگی بعضی از خلفاء بویژه خلیفه دوم نقل کرده‌اند. (نمیری: ۸۰۵/۳) در همه این موارد مذکور خودداری خلیفه از دست درازی به

بیت المال و ریخت و پاش را گزارش داده‌اند. اگر این نمونه‌ها را در کنار گزارشاتی که از سلوک امیرالمؤمنین علیه السلام در دست می‌باشد، قرار دهیم و از دقت و تأمل خودداری ورزیم چونان بسیاری از نویسندگان به اشتباه افتاده و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را غیر منحصر به فرد و همسان شیوه خلفای سلفش خواهیم پنداشت، در آن صورت تقوی در صرف بیت المال را شیوه‌ای مرسوم در عهد خلافت خواهیم یافت.

اما با مقایسه این نمونه‌ها و اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام به وجود یک تفاوت اساسی پی می‌بریم و آن این که خلیفه‌ای مثل عمر معتقد به سهم ویژه‌ای برای حاکم از بیت المال تحت عنوان حق الامارة بود. امتیاز عمر در برابر سلاطین بنی امیه و بنی عباس تنها رعایت زهد و برداشت حداقل از بیت المال به عنوان سهم الامارة بود. در حالی که امیرالمؤمنین اصولاً هیچ سهم ویژه‌ای تحت هر عنوان برای حاکم قائل نیست و او را مانند یکی از مسلمانان، فقط مجاز به دریافت سهمی می‌دانست که به همه شهروندان تعلق می‌گیرد.

به شواهد ذیل توجه کنید:

۱- عمر در جایی می‌گوید: همانا من در قبال اموال شما به مانند ولی یتیم می‌باشم، اگر بی نیاز باشم عفاف و ورزید و اگر نیازمند شدم به روشی نیکو از آن برداشت خواهم نمود. (ابویوسف: ۱۴۱)

۲- در جایی دیگر محدوده مجاز تصرف ولی امر در بیت المال را چنین مشخص می‌کند. به مقدار انجام یک حج و یک عمره سواره (بامرکب) و دو لباس تابستانی و دو لباس زمستانی و مقداری که افراد تحت تکفل میسر گردند و این همه غیر از سهمی است که به عنوان یک مرد مسلمان دارم. (عبدالرزاق: ۱۰۲/۱۱)

با دقت در این مضمون متوجه می‌شویم که عمر زندگی خود را از بیت المال تأمین می‌نمود و در کنار آن سهمی که برای همه شهروندان مقرر شده است را نیز دریافت می‌نمود. مویذ این برداشت کلام بی‌هقی است که می‌گوید: عمر پس از به خلافت رسیدن روزی خود و خانواده‌اش را از بیت المال برداشت کرده است و سهم (شهروندی) خود را ذخیره (پس‌انداز) می‌نمود. (بی‌هقی: ۱۰۷/۱۰)

۳- طبری می‌نویسد: «عمر بن خطاب هنگامی که به خلافت رسید سهم معینی از بیت المال مسلمین نداشت؛ زیرا او در گذشته به پیشه تجارت مشغول بود و وضع بدین منوال بود، تا پس از فتح قادسیه و نیز تصرف دمشق و توسعه مملکت، کثرت مشاغل، عمر را

و داشت که اصحاب را جمع کرده و به آنان اعلام نماید که از این پس تجارت را ترک کرده و فقط به تدبیر امور مسلمین خواهد پرداخت و از آنان خواست که سهم معینی به عنوان سهم حاکم برای او مقرر دارند و به دنبال آن، برای او مقرری بر مبنای شش هزار درهم معین گردید. (مقریزی نقل می‌کند که خلیفه اول نیز چنین مقرری را تقاضا کرده بود). (۱۵۲/۱) اما امیرالمومنین برخلاف روش عمر و ابوبکر در طول دوران خلافت جز سهم شهروندی خود هیچ مبلغ فوق العاده‌ای از بیت المال دریافت ننمود. شواهدی که این روش امیر المومنین را تأیید می‌کند عبارتند از:

۱- نویسنده کتاب الغارات می‌نویسد: «كانت نفقته تأتيه من غلته بالمدينة من ينبع و كان يطعم الناس الخبز و اللحم و يأكل من الثريد بالزيت و يكلها بالتمر من العجوة و كان ذلك طعامه». (ثقفی: ۶۸/۱)

۲- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما اعتلج علی علی امران لله قط الا اخذ باشدهما و ما زال عندکم يأكل ممّا عملت یده یؤتی به من المدینه». (همان: ۸۲)

۳- «كان علی بن ابیطالب یمتنع من بیت المال حتی یبیع سیفه و لا یكون له الا قمیص واحد فی وقت الغسل لا یجد غیره». (ابن شهر آشوب: ۳۶۶/۱)

۴- عبدالرحمن بن ابی بکره قال: «لم یرزأ علی بن ابیطالب من بیت بالبصرة حتی فارغنا غیر جبّة محشوة او خمیصة درابجردیه». (ابن عساکر: ۳۰۷/۴۶)

۵- «هارون بن عنترة عن ابيه، قال: دخلت علی علی بن ابیطالب علیه السلام بالخورنق و علیه قطیفة و هو یرعد من البرد فقلت یا امیرالمومنین ان الله قد جعل لك و لاهل بیتك فی هذا المال نصیباً و انت تفعل بنفسك هذا؟ فقال: ای والله لا ازراً من اموالکم شیئاً و هذه القطیفة التي اخرجتها من بیتی». (همان)

در نتیجه مطالب مذکور می‌توان به وجود این سیاست کلی در منطق علوی پی برد که حاکم حق اعطای هیچ گونه امتیازی به خویش در بهره برداری از اموال عمومی را ندارد.

منابع

- ١- ابن شهر آشوب، محمد بن علي، مناقب آل أبي طالب، بيروت، دار الاضواء، اول، ١٩٩١.
- ٢- ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، قاهره، دار احياء الكتب، اول، ١٣٧٨.
- ٣- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، بيروت، المكتب الاسلامي، دوم، ١٣٩٨.
- ٤- ابن عساکر، علي بن حسين بن هبة الله، تاريخ دمشق، بيروت، دار الفكر، اول، ١٣١٥.
- ٥- ابن آدم، يحيى، الخراج، مصر، مطبعة السلفية، دوم، ١٢٨٣.
- ٦- ابن فهد حلي، احمد بن محمد، مهذب الجارح، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، اول، ١٣١٦.
- ٧- ابن حمزة، محمد بن علي، الوسيلة الى نيل الفضيلة، قم، مكتبة المرعشي، اول، ١٣٠٨.
- ٨- ابن حزم، علي بن احمد بن سعيد، المحلى، بيروت، دار الجليل، اول، بی تا.
- ٩- ابن أبي شيبه، المصنف، پاکستان، اول، ١٤٠٦.
- ١٠- ابن قدامة، عبدالله بن احمد بن محمد، المغني، بيروت، دارالكتاب، اول، بی تا.
- ١١- ابن ادریس حلي، محمد بن منصور، السرائر، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، اول، ١٣١٠.
- ١٢- ابن رشا، محمد بن احمد، بداية المجتهد، قم، منشورات الشريف الرضي، اول، ١٣٨٦ ق.
- ١٣- ابو عبيد، قاسم بن سلام، الاموال، بيروت، دار الفكر، دوم، ١٣٩٥.
- ١٤- ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله، حلية الاولياء، بيروت، دارالكتب العربي، پنجم،
- ١٥- ابويوسف، يعقوب بن ابراهيم، الخراج، بيروت، دارالمعرفة، اول ١٣٩٩ ق.
- ١٦- ابی داوود، سليمان بن اشعث، سنن ابی داوود، بيروت، مطبعة البایي المجلسي، ١٣٧١ ق.
- ١٧- اردبیلی، احمد، خراجیه، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، اول، ١٣١٢.
- ١٨- اردبیلی، احمد، مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، دوم، ١٣١٧.
- ١٩- القاساني، علاء الدين بن سعود، بدايع الصنائع، بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، اول، ١٣١٧.
- ٢٠- المزني، المختصر، بيروت، دار احياء التراث، بی تا.
- ٢١- انصاری، شيخ مرتضى، الخمس، قم، المجمع العلمي، ١٣٧٣.
- ٢٢- بحرانی، حسن بن علي بن شعبة، تحف العقول، بيروت، اعلمی، پنجم، ١٣٩٤.
- ٢٣- بروجردي، حسين، جامع احاديث الشيعة، قم، مطبعة العلمية، اول، ١٣٩٩.
- ٢٤- بروجردي، حسين، تعليقة على العروة، بی جا، بی نا، بی تا.
- ٢٥- بلادري، احمد بن يحيى، فتوح البلدان، قم، منشورات ارومية، اول، ١٣٠٢.
- ٢٦- بيهقي، احمد بن حسين بن علي، السنن الكبرى، بيروت، دار المعرفة، ١٣٥٥.
- ٢٧- ثقفی، ابراهيم بن محمد، الغارات، بی جا، بی نا، اول، بی تا.
- ٢٨- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، تهران، مكتبة الاسلامية، اول، ١٣٠١.
- ٢٩- جصاص، احمد بن علي رازی، احكام القرآن، بيروت، دار الكتاب العربي، اول، ١٣٠٦.
- ٣٠- حكيم، سيد محسن، مستمسك العروة الوثقى، قم، مكتبة المرعشي، اول، ١٣٠٢.
- ٣١- حلي، تقی الدين أبو الصلاح، الكافي، اصفهان، مكتبة امير المومنين، بی تا.
- ٣٢- حلي، حسن بن يوسف، منتهی المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامية، اول، ١٣١٢.
- ٣٣- حلي، حسن بن يوسف، قواعد الاحكام، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، اول، ١٣١٠.
- ٣٤- حلي، جعفر بن الحسن، مختصر النافع، بيروت، دار الاضواء، سوم، ١٣٠٥.
- ٣٥- حلي، جعفر بن الحسن، المعتبر في شرح المختصر، بی جا، مدرسة امير المومنين، اول، ١٣٦٣.
- ٣٦- حلي، جعفر بن الحسن، شرايع الاسلام، تهران، انتشارات استقلال، چهارم، ١٣١٥.
- ٣٧- حلي، يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، قم، مؤسسة سيد الشهداء، اول، ١٣٠٥.
- ٣٨- ديلمي، حمزة بن عبدالعزيز، المراسم العلوية، قم، مجمع جهاني اهل بيت، اول، ١٣١٣.

- ٣٩- سبزواری، محمدباقر، ذخيرة المعاد، قم، آل البيت، اول، بی تا.
- ٤٠- سبزواری، محمدباقر، كفاية الاحكام، اصفهان، مدرسة صدر، اول، بی تا.
- ٤١- سرخسی، محمد بن ابی سهل، المبسوط، بیروت، دار المعرفة، دوم، بی تا.
- ٤٢- سنهوری، احمد، الوسیط، دار المعارف، چهارم، ١٩٨٦، ١٢٨/١.
- ٤٣- سیدرضی، محمدبن ابی احمد، نهج البلاغه، فیض الاسلام، تهران، دارالکتب اسلامیة، اول، ١٣٢٦.
- ٤٤- شافعی، محمد بن ادريس، الام، بیروت، دارالمعرفة، اول، بی تا.
- ٤٥- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، اول، ١٤١٣.
- ٤٦- صدوق، علی بن بابویه، علل الشرايع، بیروت، اعلمی، اول، ١٤٠٨.
- ٤٧- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف فی الحدیث، بیروت، دار الاضائة.
- ٤٨- طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، قم، آل البيت، اول، ١٤٠٢.
- ٤٩- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوك، بیروت، دارالفکر، اول، ١٩٧٩.
- ٥٠- طبری، عبدالعزیز بن براج، المہذب، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٣٠٨.
- ٥١- طوسی، محمدبن حسن، النهاية، قم، انتشارات قدس، اول، بی تا.
- ٥٢- طوسی، محمدبن حسن، المبسوط، بیروت، دارالکتب الاسلامی، اول، ١٣١٨.
- ٥٣- طوسی، محمدبن حسن، الخلاف، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، اول، ١٣١٨.
- ٥٤- طوسی، محمد بن حسن، تہذیب الاحکام، بیروت، دارالاضواء، دوم، ١٣١٣.
- ٥٥- عاملی، محمد بن مکی الجزئی، محمدبن حسن، البیان، قم، بنیاد فرہنگی امام المہدی (عج)، اول، ١٣١٢.
- ٥٦- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری، بیروت، دار احیاء التراث، چهارم، ١٣٠٨.
- ٥٧- فاضل آبی، حسن بن ابی المجد، كشف الرموز، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، سوم، ١٣١٠.
- ٥٨- فتحی زغلول، احمد، شرح القانون المدنی، مصر، دار المعرفة، اول، بی تا.
- ٥٩- فقه الرضا، قم، مؤسسة آل البيت، ١٣٠٦.
- ٦٠- قاضی نعمان، نعمان بن محمد التیمی، دعائم الاسلام، مصر، دار المعارف، اول، بی تا.
- ٦١- قطیفی، ابراهیم، قاطعة اللجاج، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، اول، ١٣١٣.
- ٦٢- کرکی، علی بن الحسین، خراجیه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، اول، ١٣١٣.
- ٦٣- کرکی، علی بن الحسین، جامع المقاصد، قم، مؤسسة آل البيت، اول، ١٣٠٨.
- ٦٤- کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، اول، ١٣٧٩ ق.
- ٦٥- ماوردی، علی بن محمد بن حبیب، الاحکام السلطانیة، بیروت، دارالاعتصام، اول، بی تا.
- ٦٦- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، سوم، ١٣٣.
- ٦٧- مرسی بک، محمد کامل، المكتبة و الحقوق العینیة، بیروت، دارالفکر، سوم، بی تا.
- ٦٨- مرغینانی، علی بن ابی بکر، الهدایة شرح بدایة المبتدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، اول، ١٣١٠.
- ٦٩- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، اول، ١٣١٧.
- ٧٠- مقریزی، علی بن عبد القادر، خطط مقریزی، بیروت، دار العرفان، اول، بی تا.
- ٧١- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولاية الفقیه، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، اول، ١٣٠٨.
- ٧٢- موسوی عاملی، محمد بن علی، مدارک الاحکام، بی جا، بی تا، اول، بی تا.
- ٧٣- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیة، هفتم، بی تا.
- ٧٤- نمیری بصری، عمر بن شبة، تاریخ المدینة المنورة، قم، دار الفکر، اول، ١٣١٠.
- ٧٥- نورى حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل البيت، اول، ١٣٠٧.
- ٧٦- نووی، محی الدین بن شرف، المجموع فی شرح المہذب، بیروت، دار الفکر، اول، بی تا.